

## ابن بطوطه در هند

علی‌رضا قزوه\*

سفرنامه ابن بطوطه شاید از جمله مشهورترین سفرنامه‌های دنیا باشد که یک سیاح مسلمان آشنا به زبان فارسی آن را در آغاز قرن هشتم به‌نگارش درآورده است. اهمیت این کتاب تنها به‌سفرنامه بودن آن نیست بلکه آن را می‌توان به‌عنوان یک کتاب مهم و منبع جغرافیایی و تاریخی نیز به‌حساب آورد. ج تا به‌حال این کتاب به ۴۰ زبان زنده دنیا برگردان شده است. نخستین برگردان آن به‌زبان انگلیسی بوده است و بعدها به‌زبان‌های فرانسوی، پرتغالی، ترکی، فارسی و... نیز برگردان شده است.

ابن بطوطه آخرین جهانگرد بزرگی است که به‌سراسر جهان اسلام سفر کرده است. او را باید با مارکوپولو مقایسه کرد. مارکوپولو نیز تقریباً هم‌زمان وی بوده است.

عنوان سفرنامه ابن بطوطه «تحفة‌النظار فی غرائب‌الامصار و العجایب‌الاسفار» بوده است، همچنان‌که از عنوانش هم برمی‌آید اصل این کتاب به‌زبان عربی بوده است. ولی در نزد اهل دانش بیشتر با نام رحله ابن بطوطه شناخته شده است. لازم به‌توضیح است که این کتاب را ابن بطوطه خود نوشته است. متن کتاب که از زبان او نقل شده بود، توسط محمد بن محمد بن جزى الكلبی به‌زبان عربی تحریر شده و بخش‌هایی از دستخط او در کتابخانه ملّی پاریس تا هنوز موجود است. این سفرنامه شامل دو جزء است: جزء اوّل گزارش سفر از آغاز تا هنگام ورود به‌هندوستان ۷۲۵ تا ۷۳۴ هـ.ق) و جزء دوم شامل بقیه داستان تا پایان سفر (اواخر ۷۵۴) است.

---

\* شاعر معاصر ایران و مدیر مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.

نام کامل این سیاح مسلمان، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم لواتی طنجه‌ای است.<sup>۱</sup> برخی منابع حتی نسب او را کامل‌تر از این هم نوشته‌اند.<sup>۲</sup> وی علاوه بر ابن بطوطه (که برخی نیز ط اول آن را مشدد می‌خوانند) لقب‌های دیگری نیز داشته که شرف‌الدین و شمس‌الدین<sup>۳</sup> از آن جمله بوده است. ابن خلدون معتقد است:

”نسبت لواتی نشانه تبار غیرعرب و طنجه‌ی بیانگر رابطه ابن بطوطه با زادگاهش طنجه است“<sup>۴</sup>.

شهر طنجه، زادگاه و مدفن ابن بطوطه جهانگرد و رحاله معروف مسلمان، در مدخل تنگه جبل الطارق بین دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس، قرار دارد. درباره سال‌های نوجوانی و آغاز جوانی ابن بطوطه اطلاعاتی که موجود است براساس سفرنامه خود وی است و در منابع دیگر چیزی نمی‌بینیم. وی در زادگاه خود به تحصیل علوم دینی براساس تعالیم فرقه مالکی پرداخت. آن زمان بیشتر مردم شمال آفریقا پیروان فقه مالکی بودند.

طبق منابع موجود و یادداشت‌های خودش وی از روزگار جوانی و حتی در سفرهای خود نیز به امر قضا می‌پرداخت.<sup>۵</sup> ابن بطوطه، خودش می‌گوید<sup>۶</sup> که در مکه با فقیه‌ای از مردم طنجه به نام ابوالحسن علی بن رزق‌الله انجری آشنا شده که با پدرش دوستی داشته و هرگاه این فقیه به طنجه وارد می‌شد، در خانه آنان اقامت می‌گزید. از این گفتار برمی‌آید که احتمالاً خانواده او نیز با اهل فقه و قضا مرتبط بوده‌اند.

ابن بطوطه در ۲۲ سالگی یعنی درست در تاریخ پنجشنبه ۲ رجب ۷۲۵ ق/ ۱۴ ژوئن ۱۳۲۵ م زادگاه خود طنجه را به قصد به‌جا آوردن مراسم حج و زیارت تربت پیامبر (ص) ترک کرد و در آغاز قصد وی این نبود که به سفری دور و دراز برود اما ماجراجویی و

۱. ابن جزی، ص ۹.

۲. ابو عبدالله محمد ابن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن یوسف (ابن حجر، ج ۵، ص ۲۲۷).

۳. زبیدی، ج ۵، ص ۱۰۹.

۴. ابن خلدون، العبر، ۲ (۵) ص ۳-۱۰۰۲.

۵. کراچکوفسکی، ج ۴، ص ۸-۴۱۷.

۶. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۵۳.

علاقه به دیدار سرزمین‌ها و مردم نواحی دیگر او را به سرزمین‌های دور کشاند و سفری که می‌توانست در یک یا دو سال تمام شود به بیش از یک ربع قرن کشیده شد. جالب آن‌که بیشترین توقّف‌های این جهانگرد مسلمان در سرزمین هند است که از مجموع بیست و نه سال سفر وی ۹ سالش را در هند و همزمان با پادشاه هند - محمد شاه - می‌ماند و مورد عنایت و توجّه وی قرار می‌گیرد و هم به دستور پادشاه به مقام قاضی‌القضاتی برگزیده می‌شود. ما در این گفتار قصدمان بیشتر تاملی در هند آن روز

است و از این میان به فراخور فرصت بیشتر با این سفرنامه‌نویس در شهر دهلی و دربار پادشاه آن روزگار - محمد شاه پسر تغلق - درنگ و تاملی می‌کنیم. اما به فراخور حال بد نیست تا به‌طور گذرا و سریع مروری نیز به‌خط سیر سفرهای این سیّاح شهیر داشته باشیم.

نکته جالب آن‌که سرزمین هرمز آن روزگار خود دارای سلطان بوده و سرزمینی آباد بوده است. در آن‌جا با سلطان قطب‌الدین تهن (تهمن) پادشاه هرمز ملاقات می‌کند. نکته جالب دیگر در این سفرنامه نام بحر فارس است.

سفر ابن بطوطه با استفاده از ظرفیّت‌های آن روزه سفر یعنی عمدتاً با استفاده از اسب و الاغ و استر و گاهی شتر و گاهی هم در شبه قاره هند و شرق دور با فیل بوده است. مسیر حرکت ابن بطوطه از: مراکش و شهرهای آن، به سمت موریتانی و الجزایر، و تونس و لیبی و مصر و شهرهای مهم آن می‌گذرد. قاهره، بندر سعید [پورت سعید امروزی] و از آن‌جا از طریق دریای سرخ، مینا عیداب و صحرای شرقی مصر، به سرزمین سینا و فلسطین امروزی می‌رسد و سپس از شهرهای بزرگ آن بیروت، آسان البقا، طرابلس، جبل، بعلبک، دمشق، حمص، حماة، معرة النعمان، حلب، الساحل السوري، و حصون اسماعیلیه می‌گذرد و به سوی حجاز و اردن می‌رود.

سال ۷۲۶ قمری ابن بطوطه را در مکه می‌بینیم که به قصد ادا کردن فریضه حج آمده است. بعد از موسم حج، از حجاز به عراق می‌رود و از شهرهای کوفه، بصره، بغداد، تکریت، موصل، دیدن می‌کند و همین دیدارها و اقامت‌ها حدود یک سال به طول

می‌انجامد و ابن بطوطه جوان دوباره به حجاز برمی‌گردد تا دیگر بار فریضه حج را به جای آرد. از این رو ما در سال ۷۲۷ هـ ق باز ابن بطوطه را در مکه می‌بینیم.

پس از انجام اعمال حج از حجاز قصد عراق می‌کند و از راه قادسیه به نجف اشرف می‌رود و به حرم حضرت علی بن ابی‌طالب<sup>(ع)</sup> مشرف می‌شود و پس از آن از راه بغداد و بصره با قافله‌ای عازم ایران می‌شود و از شهرهای آبادان، ماهشهر (معشور) و شوشتر (تستر) دیدن می‌کند و در همین شهر بیمار می‌شود.<sup>۱</sup>

ابن بطوطه به دیدن شهرهای اصفهان و شیراز نیز می‌رود و در شیراز با قاضی مجدالدین شیرازی ملاقات می‌کند که از عارفان مشهور است و سپس به زیارت آرامگاه شیخ سعدی می‌رود.<sup>۲</sup>

روایت ابن بطوطه از شهرهای آن روز ایران روایتی شنیدنی‌ست که حکایت از عمران و آبادانی برخی از شهرهای ایران بعد از حمله مغول دارد که نشان می‌دهد مردم برخی از شهرها آن همه کشت و کشتار و آتش سوزی را از سرگذرانند و با روحیه و شادابی دوباره زندگی را از سر گرفتند. داستان دیدار وی از بازار قازان تبریز را ببینید:

“... فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیدم. هریک از اصناف و پیشه‌وران در این بازار محلّ مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفته‌ام بس که از انواع جواهرات دیدم چشم خیره گشت. غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر، دستمال‌های ابریشمین بر کمر بسته در پیش خواجهگان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان نشان می‌دادند. این زنان در خرید جواهر برهم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که به خدا باید پناه برد. سپس به بازار مشک و عنبر فروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن را هم در این بازار دیدیم...”

۱. ابن بطوطه، ص ۹۴-۱۷۵.

۲. همان، ص ۲۱۶-۱۹۹.

ابن بطوطه در این سفرهایش چندین بار ازدواج نیز می‌کند و از همان سال آغاز سفرش که هنوز در افریقاست و به حج نرسیده گزارشی از اختیار کردن زوجه او به میان می‌آید و بارها در ایران و هند و سیلان و میانمار و... نیز ازدواج می‌کند و از آسان‌گیری ازدواج در شرق دور آن روزگار، به‌خصوص در میانمار گزارش‌های خواندنی به‌خواننده پیشکش می‌کند.

ابن بطوطه از راه کازرون به عراق باز می‌گردد و پس از گذر از کربلا بار دیگر به بغداد می‌رسد و مدتی بعد در ملازمت امیر علاءالدین محمد از امیران سلطان ابوسعید بهادر خان عازم تبریز می‌شود و از آنجا دوباره به بغداد باز می‌گردد<sup>۱</sup> و بار دیگر عزم سفر حج و زیارت حرمین را در سر دارد. این بار ابن بطوطه، میان سال‌های ۳۰-۷۲۹ ق/ ۲۹-۱۳۲۸ م، در مکه اقامت می‌کند<sup>۲</sup> و در آنجا سخت بیمار می‌شود و پس از بازیافتن سلامت خویش، از طریق جدّه به سمت یمن حرکت می‌کند و از راه بحر احمر به سودان و شرق افریقا، سومالی، کنیا، تانزانیا، می‌رود. اما قدم گزاردن در قاره سیاه او را به سمت و سوی سرزمین مادری‌اش نمی‌کشاند و دوباره به جزیره العرب و سپس به یمن جنوبی و عدن و مگادیشو (مقدیشو) و ظفار باز می‌گردد.

و از راه ظفار، به سواحل شرقی عربستان، عمان و خلیج فارس می‌رود تا به جزیره هرمز می‌رسد و نکته جالب آن‌که سرزمین هرمز آن روزگار خود دارای سلطان بوده و سرزمینی آباد بوده است. در آنجا با سلطان قطب‌الدین تهتن (تهمتن) پادشاه هرمز ملاقات می‌کند. نکته جالب دیگر در این سفرنامه نام بحر فارس است. آنگاه از راه کهورستان، کوخرد به لار می‌رود و از لار راهی خنج می‌شود که در آن زمان (خنج بال) نامیده می‌شد، و سپس از روستای کوهیج که از مراکز دانش شرعی در آن دوران بود دیدن می‌کند و از مسیر خلیج فارس به جزیره کیش می‌رسد و بعد راهی بحرین می‌شود، و از آنجا راهی شهرهای قطیف، و احسا، و یمامه در کشور عربستان امروزی می‌شود، این پنجمین سفر ابن بطوطه به حج است که در سال ۷۳۲ قمری اتفاق می‌افتد،

۱. ابن بطوطه، ص ۳-۲۳۲

۲. همان، ص ۲۴۱.

بعد از انجام حج مسیر سفر ابن بطوطه از مکه به جدّه و از آنجا به یمن است، ولی در این سفر دچار مشکل می‌شود و از آنجا دوباره به قاهره و از راه دریای سرخ و عیذاب به غزه می‌رسد. این بار شهرهای غزه، الخلیل، بیت‌المقدس، رمله، عکا، نابلس، را می‌بیند و در مسیر دریای مدیترانه به شهر ساحلی لاذقیه در شمال سوریه امروزی می‌رسد و از

آنجا هم به ترکیه می‌رود، و مزار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی را در شهر قونیه زیارت می‌کند.<sup>۱</sup>

پس از ترکیه و عبور از آسیای صغیر به سمت شمال می‌رود و از طریق سینوپ به دریای سیاه می‌رسد و با گذر از شبه جزیره کریمه (بالکان کنونی) به شهر کفا (فتودوسیای کنونی) می‌رسد. در این شهر که یکی از مراکز عمده بازرگانی میان شرق و

ابن بطوطه نیز همانند ابن خلدون از فرهنگ و مدنیت سرزمین فارس یا ایران با عظمت یاد کرده و حتی در تبریز و شوشتر (تستر) دانشمندانی را ملاقات نموده که بر تمام دانش‌ها چیره بوده‌اند. او همچنین اشاره می‌کند که در شیراز زنان اجتماعات داشتند و در امور اجتماعی با مردان همکاری داشتند.

غرب و در اختیار جنوایی‌ها بود، ابن بطوطه نخستین بار صدای ناقوس کلیساها را شنید، چندان که به هراس افتاد.<sup>۲</sup>

در آن زمان سوداک (سرداق، سوداق) بندر عمده کریمه به شمار می‌رفت. ابن بطوطه این شهر را پنجمین بندر مهم جهان و در ردیف اسکندریه مصر، کولم (کیلون) و کالکوت (کالکتّه کنونی) در هند و زیتون (تسوئن - جئو - فو) در چین دانسته است.<sup>۳</sup>

او سپس سراسر شبه جزیره کریمه را درنوردید و از آنجا به جنوب روسیه رفت. چنین به نظر می‌رسد که وی تا سرزمین بلغارها در کنار رود ولگا نیز سفر کرده باشد.<sup>۴</sup> او

۱. ابن بطوطه، ص ۲۹۴.

۲. ابن بطوطه، ص ۳-۳۲۲.

۳. ابن بطوطه، ص ۲۰.

۴. کراچکوفسکی، همانجا.

پس از بلغار آهنگ داشت که به سرزمین تاریک (مناطق شمال قاره آسیا و سیبری و اطراف آن) برود که موفق نشد، به بلغار برمی‌گردد. و از آنجا به شهر حاجی ترخان یا همان آستراخان امروزی می‌رود.

بروکلمان معتقد است که ابن بطوطه به سرزمین‌هایی که وصف کرده، رفته است. اما یک‌جا را استثنا قایل شده و معتقد است که وی در سرزمین بلغارها نبوده است، زیرا سفر به آن دیار بسیار دشوار بوده و حدود ۶۰ روز وقت می‌گرفته است.

ابن بطوطه سپس از حاجی ترخان (آستاراخان) با کاروانی که متعلق به خاتون پیلون دختر فرمانروای یونان (روم) و همسر خان ازبک بود به قسطنطنیه می‌رود<sup>۱</sup> و مدتی بعد به منطقه اردوی زرین (قرزل اوردا) باز می‌گردد و در منطقه خان اردوی زرین در شهر سرا که احتمالاً سرای نو باشد و پایتخت ملک السلطان محمد اوزبک در کنار رود ولگا بود می‌رود و اقامت می‌گزیند<sup>۲</sup> و بعد از طریق ولگا به خوارزم، بخارا، نخشب (نسف)، ترمذ، سمرقند، بلخ، هرات، مشهد، توس، سرخس، تربت حیدریه، نیشابور، بسطام، غزنه و کابل می‌رود<sup>۳</sup>.

به نظر می‌رسد که عشق و علاقه به زیارت مزار بایزید بسطامی او را تا دروازه سرزمین قومس آن روز کشانده است اما او برای سیر و سفر خود مسیر کابل و غزنه را انتخاب می‌کند و سرانجام وارد هند می‌شود.

گفتمنی است که پروفیسور عبدالهادی تازی که شرح و نقشه دقیقی از مسیر سفر ابن بطوطه را فراهم آورده است و از جمله با نوشتن مقاله‌ای با نام «بلاد فارس بین‌الیوم و امس» ثابت کرده که ابن بطوطه تنها ۴ بار به ایران و حجاز سفر کرده، نه ۶ بار. اما نکته قابل توجه آن‌که ابن بطوطه نیز همانند ابن خلدون از فرهنگ و مدنیّت سرزمین فارس یا ایران با عظمت یاد کرده و حتی در تبریز و شوشتر (تستر) دانشمندی را ملاقات نموده که بر تمام دانش‌ها چیره بوده‌اند. او همچنین اشاره می‌کند که در شیراز

۱. ابن بطوطه، ص ۳۴۳.

۲. کراچکوفسکی، همانجا.

۳. ابن بطوطه، ص ۹۳-۳۵۵.

زنان اجتماعات داشتند و در امور اجتماعی با مردان همکاری داشتند. ابن بطوطه همچنین همسری ایرانی نیز داشته است.

اول محرم ۷۳۴ ق/ ۱۲ سپتامبر ۱۳۳۳ م ابن بطوطه به درهٔ سند (پنجاب) می‌رسد.<sup>۱</sup> بخش مهمی از سفرنامه وی از همین‌جا آغاز می‌گردد. ابن بطوطه از بزرگی رودخانه پنجاب حیرت می‌کند و آن را یکی از بزرگترین رودخانه‌های دنیا می‌نامد. در همان پنجاب که ابتدای کشور سلطان معظم محمد شاه پادشاه هند و سند است خبرنگارانی که مأمورند خبر ورود افراد را به حکومت گزارش کنند خبر ورود ابن بطوطه را به امیر مولتان - قطب‌الملک - گزارش می‌کنند. ابن بطوطه می‌گوید از سند تا دهلی پنجاه روز راه است اما اخباری که خبرنگاران از این نقطه تا دهلی می‌فرستند به وسیلهٔ «برید» پنج روزه به سلطان می‌رسد. ابن بطوطه از دو نوع برید پیاده و سواره نام می‌برد که برید پیاده سریع‌تر بوده و از توصیفاتش برمی‌آید که آنان همان شاطرانی بودند که زنگ حیدری داشتند و در ایران مرسوم بودند اما اینان که نامه در یک دست و چوبدستی که زنگی بر سرش نصب بوده در دست دیگر و در هر منزل یک میلی سه بار عوض می‌شدند و با این سرعت بعضی از میوه‌های کمیاب را که در خراسان استحصال می‌شد برای پادشاه به هند می‌رساندند. و جالب آن‌که ابن بطوطه قید می‌کند که برخی از جنایتکاران بزرگ که آن‌ها را هم باید برای اعدام می‌فرستادند مثل همان میوه بر تخت می‌گذاشتند و دوان دوان به دهلی می‌بردند!

یکی از نکات جالب توجه در سفرنامه ابن بطوطه در ورود به سرزمین هند و در همان درهٔ سند نقش خبرنگاران یا همان مفتشان بوده است:

”چون خبرنگاران هندوستان بخواهند خبر تازه واردی را به سلطان بنویسند نامه‌ای مفصل می‌پردازند و به‌طور مشروح می‌نویسند که کسی بدین شکل و بدین لباس وارد شده و شماره کسان و خادمان و غلامان و چارپایان و طرز رفتار او را در موقع مسافرت یا در منازل و بالاخره تمام کارهای وی را در آن نامه ذکر می‌کنند و هیچ نکته‌ای را فروگذار نمی‌نمایند. تازه وارد چون به شهر

۱. ابن بطوطه، ص ۳۹۳.



مولتان که کرسی بلاد سند است می‌رسد متوقف می‌شود تا فرمان سلطان دربارهٔ ورود و ترتیب پذیرایی از او واصل گردد... پادشاه هندوستان ابوالمجاهد محمد شاه رسمش چنان است که غریبان را بسیار گرمی می‌دارد و با آنان به مهربانی رفتار می‌کند و مناصب عالی و مشاغل مهم را به آنان می‌سپارد<sup>۱</sup>.

نقش این مفتشان و جاسوسان در دربار پادشاه و در خانهٔ مقامات بسیار پررنگ است و بسیاری از نقشه‌های کودتاهای پنهان و زد و بندهای پشت صحنه را با کمک همین جاسوسان که در همهٔ طبقات آن روز - حتی در میان رختشویان و نظافتچیان رسوخ کرده‌اند - خشی می‌کند.

ابن بطوطه آدمی خرافاتی و زودباور نیز هست و در سفرنامه‌هایش دیدگاه و اندیشه و تحلیل‌هایی از آن دست که مثلاً ابوریحان در هند داشته است خبری نیست.

یکی از نکات جالب که ابن بطوطه بدان اشاره کرده است توجه پادشاهان هند دورهٔ تغلقی به خارجیان است که بیشتر نزدیکان و حاجبان و وزیران و قاضیان و حتی دامادان سلطان از مردم غیربومی و خارجیان بودند. به نظر من این امر شاید به این دلیل بوده است که

افراد خارجی قبیله و پشت و پناهی ندارند و در ملک بیگانه بیشتر تابع امر و نهی‌اند و در پی گرفتن قدرت از پادشاه بر نمی‌آمدند.

در مورد دیدار با پادشاه هم ابن بطوطه اشارات جالبی دارد که مثلاً وقتی پادشاه کسی را زیاد مورد توجه قرار دهد و با وی قرار ملاقات بگذارد وی باید هدایایی برای شاه ببرد و البته اشاره دارد که چندین برابر آن ممکن است از ناحیه پادشاه به او سود برسد و از عده‌ای بازرگان یاد می‌کند که به این تازه واردان وام می‌دهند و بساط هدیه‌شان را فراهم می‌کنند و از این رهگذر سودی هم عاید آنان می‌شود و هم بهره‌ای به تازه وارد می‌رسد و چه بسا که وی دارای شغل و مقامی والا شد و بازرگان نیز به همان نسبت در توفیقات وی سودی نصیبش شده است و از این رهگذر بازرگانان آن روز هند و سند سودی سرشار می‌اندوختند.

۱. سفرنامه، ترجمهٔ دکتر محمد علی موحد، ص ۴۵۳.

نکته جالب آن که ابن بطوطه هنوز در درهٔ سند است و برخی گزارش‌هایش مربوط به سفر پادشاه هند به دولت‌آباد و فرستادن آب رود گنگ برای پادشاه به فاصلهٔ چهل روز راه با همین شیوه برید پیاده است. معلوم می‌شود که ابن بطوطه گزارشاتش را لحظه به لحظه نمی‌نوشته و بسیاری از آن‌ها را نیز براساس شنیده‌ها از این و آن نوشته است. بعد از عبور از رود سند ابن بطوطه با کرگدنی سیاه برخورد می‌کند و از این که کرگدن به سواری که متعرض او شده حمله کرده و اسب را به زمین زده حکایت می‌کند. حکایت‌هایی که سفرنامه را جذاب و خواندنی می‌کند و در ادامه از سوار شدن بر فیل به همراه پادشاه و شکار کرگدن توسط خیل پیاده نظام همراه پادشاه سخن می‌گوید که معلوم می‌شود این حادثه مربوط به سال‌های بعد است.<sup>۱</sup>

بعد از دو روز به شهر جنانی می‌رسد و در آنجا سراغ شیخ رکن‌الدین قرشی را می‌گیرد که از مردان بزرگی است که شیخ برهان‌الدین اعرج در اسکندریه به او خبر داده بود که به سراغش برود. و این رکن‌الدین از نوادگان محمد ابن قاسم قرشی فاتح سند بوده است. و طایفه این‌ها به سامره معروف هستند که مطابق گزارش ابن بطوطه با کسی غذا نمی‌خورند و با جز طایفه خود نیز ازدواج نمی‌کنند.

در ادامهٔ سفر به سیوستان می‌رسد که سرزمینی بیابانی و شنزار است و گرم بوده و در آنجا خربزه می‌روید و مردم آن سقنقور (نوعی سوسمار) می‌خورند و شکمش را خالی می‌کردند و به جای زعفران هم زرد چوبه می‌زدند و ابن بطوطه از خوردن آن نفرت داشته است.

در این شهر ابن بطوطه از یک فرمان و لوح تاریخی که اجازت نامه‌ای مبنی بر خواندن خطبه همراه با عبارتی به خط عمر ابن عبدالعزیز در تاریخ ۹۰ هجری بوده نام می‌برد که در دست خطیب شهر سیوستان بوده و وی شیبانی نام داشته و این فرمان به نیای بزرگ ایشان نوشته شده بود و شیبانی ادعا داشت که عبارت (الحمد لله وحده) در روی نامه به خط خود عمر ابن عبدالعزیز بوده است.

---

۱. سفرنامه ص ۴۵۵.

حکایت دیگر ابن بطوطه از این شهر دیدن پیری سالخورده است که نامش محمد بغدادی بوده و با ۱۴۰ سال سن با پای خود راه می‌رفته و ادعا می‌کرد که در حادثه قتل المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بدست هلاکو فرزند چنگیز وی حاضر بوده و صحنه را از نزدیک دیده است.

در شهر سیوستان که ابن بطوطه در آن ساکن شده بود شورشی اتفاق افتاده بود که امرای محلی این شهر یک امیر هندو که حکم امارت این شهر را از پادشاه داشت را می‌کشند و سلطان سرتیز که مقام امارت کل سند را از طرف پادشاه داشت برای گوشمالی امرای شهر سیوستان می‌آید و بعد از محاصره شهر بسیاری از افراد را می‌کشد و برخی را حتی پوست می‌کنند و در شکم‌شان کاه می‌کنند و آویزان‌شان می‌کنند که ابن بطوطه روایت می‌کند که:

”من متعاقب این جریان‌ات وارد شهر شدم و در مدرسه بزرگی منزل کردم، شبها بالای پشت بام مدرسه می‌خوابیدم و چون دیده از خواب می‌گشودم آن پوست‌های آویخته را می‌دیدم جانم چندش می‌گرفت.“ (ص ۴۵۸)

بعد از این شهر ابن بطوطه به همراه قاضی علاءالملک خراسانی قاضی شهر هرات سفر را ادامه می‌دهد و شخص اخیر به تازگی به خدمت پادشاه هند رسیده بود و حکومت شهر لاهری بدو سپرده شده بود. ابن بطوطه همراه با کشتی قاضی علاءالملک که تعدادش ۱۵ کشتی بوده از طریق رود سند تا شهر لاهری می‌رود که این شهر شهری آباد و بندرگاه بوده و در آنجا رود به دریا می‌پیوسته است.

ابن بطوطه آدمی خرافاتی و زودباور نیز هست و در سفرنامه‌هایش دیدگاه و اندیشه و تحلیل‌هایی از آن دست که مثلاً ابوریحان در هند داشته است خبری نیست. در بیرون همین شهر لاهری روزی به اتفاق علاءالملک به خرابه‌ای می‌رسد که مجسمه‌های زیادی از انسان و حیوان و حیوانات و... از سنگ وجود داشته و آب آنجا هم بسیار بدبو بوده و بر دیوارها عبارتهایی به خط هندی داشته. ابن بطوطه به نقل از علاءالملک می‌گوید:

”علاءالملک مرا گفت به عقیده مورخین در این محل شهر بزرگی بوده است که مردمان آن به سبب کثرت فساد مسخ شده و به سنگ مبدل شده‌اند. مجسمه‌ای که

بر سکوی وسط اتاق دیده می‌شود پادشاه آن شهر بوده و آن خانه هنوز هم «دارالملک» نامیده می‌شود»<sup>۱</sup>.

از لاهری تا مولتان ابن بطوطه از شهرهای «بکار» و «اوجه» نیز می‌گذرد و در این شهر از دست شیخ عابد و زاهد قطب‌الدین حیدر خرقة می‌پوشد و این خرقة را همراه خود داشته تا در غارت کفار هند آن را از دست می‌دهد.

سرانجام ابن بطوطه به‌همراه قاضی ترمذ - قوام‌الدین خداوندزاده - و اهل و عیال و

برادرانش و با دادن تعهد به‌قاضی و

حاجبان و این که قصدش از سفر دیدار سلطان و اقامت در هند است، همراه کاروانی که از دهلی برای بردن خداوندزاده آمده است به‌سمت دهلی حرکت می‌کند. در بین این سفر چهل روزه از برخی غذاها و میوه‌های هند نیز نام می‌برد. جالب آن‌که در پذیرایی از میهمانان آن روز هر گوسفند را چهار یا شش تکه می‌کردند و هر تکه را برای

ابن بطوطه از بیست و هشت دروازه دهلی نام می‌برد که برخی از آن‌ها نام‌هایی چون دروازه بناون، دروازه مندوی (میدان حیوانات بوده)، دروازه گل، دروازه شاه، دروازه پالم، دروازه نجیب دروازه کمال، دروازه غزنه، دروازه بجالسه (گورستان‌های دهلی در آن مسیر بوده) داشته‌اند.

یک نفر! و از خوراکی‌ها و شیرینی‌هایی چون «سموسک» و «حلوای صابونی» و «خشتی»، «کشری» و... نام می‌برد. از میوه‌ها هم از درخت انبه نام می‌برد و این که هرکس اگر زیر آن بخوابد تنش درد می‌گیرد و سپس از درختان و میوه‌هایی چون شکی و برکی نام می‌برد و آن را بهترین میوه هندوستان می‌داند. سپس از میوه‌هایی پون تندو (میوه درخت آبنوس) و جون (شبه زیتون و سیاه رنگ) نارنج شیرین، مهوا (میوه‌ای شبیه انجیر که ابن بطوطه می‌گوید چون در هند انجیر نیست من خشک کرده آن را به‌جای انجیر می‌خوردم) کسیرا و... نام می‌برد. میوه‌هایی که امروز اگر با همین نام‌ها به‌سراغ شان در بازار میوه هند بروید با دست خالی برمی‌گردید. اگرچه برخی نام‌ها در

۱. سفرنامه، ص ۴۶۱.

آن روز نه تنها در هند که به‌عنوان مثال در مالدیو گویشش مثل گویش ایران بوده است. مثلاً انار در هند و مالدیو آن روز همین نام را داشته است. امروزه نیز اسم‌هایی چون انگور و انار و سیب در هند برای مردم کوچه و بازار نامی آشنا است.

ابن بطوطه همچنین از دانه‌هایی که در هند کاشته می‌شد نام می‌برد. دانه‌هایی چون گندم، جو، نخود، عدس، کدرو (نوعی ارزن)، قال، ماش، منگف لویا، موت (شبه کدرو)، شاماخ (که خوراک فقیران بوده و ابن بطوطه هم عصبه آن را که با شیر گاومیش درست می‌شده دوست داشته و خوراک غالب او در هند این بوده است) نام می‌برد و این‌که برنج را در هند سالی سه بار می‌کاشتند و مهم‌ترین محصول بوده است.

ابن بطوطه از حمله کفار به کاروان خود می‌گوید که در بیرون شهر «ابوهر» اتفاق می‌افتد و حکایتش شنیدنی‌ست:

«... ما بیست و دو تن سوار بودیم، غده‌ای از ما عرب و غده‌ای عجم بودند. در همین صحرا که ذکرش گذشت هشتاد نفر پیاده و دو نفر سواره که از کفار بودند بر ما حمله آوردند. رفقای من هم اهل جنگ و شمشیر بودند. نبرد سختی بین ما درگرفت. یکی از دو سوار لشکر را مقتول ساختیم و اسبش را به‌غنیمت بردیم و در حدود دوازده نفر از پیادگان را کشتیم. پیکانی بر من و پیکانی بر اسب من اصابت کرد لیکن بحمدالله به‌سلامت جستیم، زیرا پیکان‌های هندویان چندان کاری نیست»<sup>۱</sup>.

آن‌ها حتی سر یکی از کشته شدگان را با خود به‌دژ ابی‌بکهره می‌آورند و آن را برای عبرت از باروی شهر آویزان می‌کنند.

بعد از این وارد شهر کوچکی به‌نام «اجودهن» می‌شوند که یکی دیگر از بزرگانی را که برهان‌الدین اعرج در اسکندریه نشانش را به‌ابن بطوطه داده بود را در این شهر می‌بینند و او شیخ فریدالدین بذاونی (بدایونی) است. ابن بطوطه درباره‌ی این شیخ

۱. سفرنامه، ص ۴۷۱.

می‌گوید که او پیر پادشاه هند است و این شهر را پادشاه به‌او ارزانی داشته و درباره‌اش چنین می‌نویسد:

«شیخ مذکور مبتلای وسواس می‌باشد و از دست دادن و نزدیک شدن به مردم خودداری می‌کند و اگر لباسش به‌لباس کسی برخورد کند آن را آب می‌کشد...»<sup>۱</sup>

یکی دیگر از رسوم هندیان که بخشی از سفرنامه ابن بطوطه به‌آن اختصاص یافته مراسم سوزاندن زنان زنده هندو با جنازه شوهر است که این یکی از رسم‌های هندوان بوده و اگرچه واجب نبوده یکی از مستحبات به‌حساب می‌آمده و مایه افتخار خانواده زن بوده که همراه با شوهرش خود را زنده در آتش بسوزاند و زنی که خود را نسوزاند در بعضی جاها لباس خشن می‌پوشیده و با بی‌احترامی مردم مواجه می‌شده است. این رسم را در هندوها «ساتی» می‌گویند و ابن بطوطه از این اصطلاح استفاده نکرده است. بعد مشاهدات دیگر خود را از این مراسم که سوزاندن سه زن هندوی شوی مرده بعد از سه روز جشن و شادمانی بوده است بیان می‌کند و از نزدیک شاهد بوده است که چگونه بر سر آن زنان چوب و آتش می‌ریختند و از آن‌ها می‌خواستند که سلام‌شان را به‌مردگان‌شان برسانند.

همچنین غرق کردن خود در رود گنگ که رودی مقدس بوده است نیز به‌جهت تقرب و ثواب رسمی معمول بوده است که امروزه از این رسم‌ها دیگر خبری نیست. تنها هندوها مردگان کم‌سن و سال و یا ازدواج نکرده را نمی‌سوزاند و آن‌ها را اصطلاحاً «رودگردان» می‌کنند و در رودخانه می‌اندازند و سنگی نیز بر پایش می‌بندند. آنچه ابن بطوطه از آن یاد می‌کند چیز دیگری است که آن‌ها را بعد از غرق شدن در رود گنگ به‌جهت تقرب، دوباره از آب می‌گیرند و می‌سوزاندند و خاکسترشان را در آب می‌اندازند و در جاهایی که رودخانه نباشد وی را دفن می‌کنند.

در ادامه سفر ابن بطوطه از شهرهای دیگر آن روز هند نظیر «سره ستی» و «جانسی» می‌گذرد که اولی شهری آباد است و در آن برنج فراوان به‌دست می‌آید که بخشی از خوراک مردم دهلی نیز از همین برنج است و دومی شهری ست دارای قلعه‌ها و

۱. سفرنامه، ص ۴۷۱.

عمارت‌های زیبا و بزرگ. از این دو شهر هم‌اکنون سرواستی شهری متروک و کوچک است و جانسی تا هنوز شهری نسبتاً بزرگ و آباد مانده است.

بعد از جانسی به «مسعودآباد» در ده مایلی دهلی می‌رسد. در این شهر از طرف وزیر - خواجه جهان احمد بن ایاس - کسانی را برای استقبال میهمانان از جمله ابن بطوطه روانه می‌کنند. مطابق معلومات ابن بطوطه کسانی که برای استقبال وی آمدند این‌هایند:

”از اشخاصی که برای ملاقات من معین شده بودند شیخ بسطامی و شریف مازندرانی بودند... شیخ ظهیرالدین زنجانی نیز که پیش سلطان منزلتی عظیم داشت به ملاقات ما آمد...“

مسجد جامعی که ابن بطوطه از آن یاد می‌کند دارای سیزده گنبد سنگی و چهار صحن است و منبری نیز از سنگ دارد. در صحن شمالی مسجد مناره‌ای وجود دارد که ابن بطوطه می‌گوید در همه بلاد اسلام نظیر آن نیست.

در همین گزارش کوتاه و در استقبال از یک فرد عرب مسلمان آشنا به زبان فارسی سه تن از کسانی که نام می‌برد که

در دربار سلطان محمد تغلق حضور دارند، ایرانی هستند! و این نشانگر اعتماد و توجه آنان به ایرانیان است.

یک ماه و نیم پس از ورود او به دهلی دختر ابن بطوطه که کمتر از یک سال داشت، درگذشت<sup>۱</sup>.

شخصیت وی چنان در سلطان مؤثر افتاد که مدت چند سال سمت قضای آن ناحیه را به او سپرد<sup>۲</sup>. بخش بزرگی از سفرنامه ابن بطوطه درباره هند و مشاهدات او در این کشور است.

درباره شهر دهلی و عظمت و بزرگی آن و داشتن برج و باروهای بزرگش نیز در سفرنامه ابن بطوطه توضیحات مبسوطی آمده است و این که دهلی از چهار شهر تشکیل

۱. ابن بطوطه، ص ۵۰۵.

۲. کراچکوفسکی، همانجا؛ ابن خلدون، مقدمه، ص ۱۸۱.

شده بود که نامشان دهلی و سیری و تغلق آباد و جهان بنا بوده است و سلطان در بخش جهان بنا سکونت داشته است.

ابن بطوطه از بیست و هشت دروازه دهلی نام می برد که برخی از آنها نامهایی چون دروازه بذاون، دروازه مندوی (میدان حبوبات بوده)، دروازه گل، دروازه شاه، دروازه پالم، دروازه نجیف دروازه کمال، دروازه غزنه، دروازه بجالسه (گورستانهای دهلی در آن مسیر بوده) داشته اند. نکته قابل توجه آن که بسیاری از قبرها گنبد داشته و اگر هم گنبد نداشته محرابی داشته است. از این نامها که ابن بطوطه در سفرنامه خود آورده در حال حاضر تنها منطقه پالم که روستایی نزدیک به فرودگاه دهلی در جنوب شهر است نام آشنایی برای مردم امروز دهلی است و بقیه نامها با گوش و هوش مردم آشنا نیست.

در عوض مردم امروز دهلی دروازههایی چون دهلی گیت و ترکمان گیت و کشمیری گیت و لاهوری گیت و اجمیری گیت و... را به خوبی می شناسند و برخی از این بناها و دروازههای قدیمی تا هنوز هست.

یکی دیگر از بناهای با شکوه دهلی مسجد جامع است که بعدها توسط سلاطین بابری هند به طرز با شکوهتری عمارت می شود. مسجد جامعی که ابن بطوطه از آن یاد می کند دارای سیزده گنبد سنگی و چهار صحن است و منبری نیز از سنگ دارد. در صحن شمالی مسجد مناره ای وجود دارد که ابن بطوطه می گوید در همه بلاد اسلام نظیر آن نیست. مناره دیگری هم هست که نیمه کاره است و آن را از سنگهای سرخ بنا کرده اند. وسعت مدخل این مناره به قدری بوده که سه فیل می توانسته پهلو به پهلو هم از آن بگذرد. این مناره در زمان دیدن ابن بطوطه ناتمام بوده و سلطان معزالدین آن را بنا کرده بود و بعدها سلطان قطب الدین داشت آن را ادامه می داد که اجل مهلتش نمی دهد و در زمان سلطان محمد که ابن بطوطه به دهلی می رسد این بنا تعطیل شده بود و ابن بطوطه می گوید سلطان محمد قصد اتمام آن را داشت اما به فال نیک نگرفت و ترک کرد. ابن بطوطه می گوید من بالای این مناره رفتم و از آنجا مردم در پایین مناره چون بچه های کوچک به نظر می رسند!<sup>۱</sup>

۱. سفرنامه، ص ۴۸۰.



ابن بطوطه از استخری که با آب باران آن روز آب شرب مردم دهلی را تأمین می‌کرد نام می‌برد که در نزدیکی مصلای شهر بوده و از استخر دیگری نیز در محله طرب‌آباد دهلی نام می‌برد به نام «حوض خاص» که این محل تا هنوز با همین نام در دهلی‌نو وجود دارد و از محلات اصلی شهر در جنوب دهلی است. نکته جالب دیگر آن که در همین محله حوض خاص که محله مطربان بوده این گروه چه زنان و چه مردانشان برای خود مسجد جامع داشتند و در هنگام برگزاری مراسم موسیقی و طرب سجاده‌شان زیر پایشان بوده که به مجرد گفتن اذان نمازشان ترک نشود.<sup>۱</sup>

در این سفر پرماجرا و طولانی ابن بطوطه تنها با دو زبان عربی و پارسی دشواری ارتباطی خود را برطرف می‌کرد او به جز پارسی و عربی و زبان بربر (آمازیغ) به هیچ زبان دیگری مسلط نبود.

یکی دیگر از گزارش‌های خواندنی ابن بطوطه از دهلی آن روز تعصب سلطان هند درباره نماز بود و این تعصب در حد و اندازه زدن شلاق و زندانی کردن نبود که حتی به مرگ آنان می‌انجامید. این تکه گزارش بسیار خواندنی است:

”سلطان در باره نماز و اقامه جماعت بسیار متعصب بود و ترک آن را سیاستی شدید می‌کرد، چنانکه نه نفر را در یک روز به جرم بی‌نمازی بکشت و یکی از آنان خنیاگری بود...“<sup>۲</sup>

برای ابن بطوطه یکی از جاذبه‌های اصلی دهلی و هند در اویش و عرفای آن‌جاست. وی در این شهر با عارفانی چون شیخ محمود کبا و شیخ علاءالدین نیلی و صدرالدین کهرانی و کمال‌الدین عبدالله غاری آشنا می‌شود و در حلقه ارادت برخی از جمله کمال‌الدین عبدالله غاری قرار می‌گیرد و به دنیا پشت پا می‌زند و همه مال خود را به درویش می‌بخشد و ده بیست روز را پشت سر هم روزه می‌گیرد اما به گفته خودش:

۱. سفرنامه، ص ۴۸۲.

۲. همان، ص ۵۴۱.

”... من در ملازمت او بودم تا سلطان به سراغ من فرستاد و دوباره در دام دنیا افتادم...“<sup>۱</sup>

بخش دیگری از سفرنامه یا همان رحله ابن بطوطه در هند به تاریخ پادشاهان مسلمان و جنگ قدرت بین آنان اختصاص دارد که با استفاده از منابع تاریخی در نقش یک مورخ به سرعت از کنار حوادث تاریخی پادشاهان تغلقی می‌گذرد. این روایت از فتح شهر دهلی در سال ۵۸۴ ق توسط امیر قطب‌الدین حیدر شروع می‌شود و بعد از فوت او به سلطان شمس‌الدین لشمش می‌رسد که یک غلام بیش نبود اما امارت لشکر و نیابت سلطان را بر عهده داشت و جالب آن‌که بعد از دم از استقلال زدن وی کسی که منصب قاضی‌القضات دهلی را داشته و جیه‌الدین کاشانی بوده که از فقهای بزرگ آن روزگار بوده و اجازه آزادی وی و سلطان شدن را می‌دهد. در دوره سلطان شمس‌الدین وی حکم می‌کند که هرکس مورد ظلم و تعدی قرار گرفت لباس رنگین بپوشد و بقیه مردم دهلی که لباس سفید می‌پوشیدند دلیل رنگین پوشی آن فرد را ظلم و تعدی به او می‌دانستند و فوراً به مشکلش رسیدگی می‌شد. این سلطان سه فرزند پسر به نام‌های رکن‌الدین و معزالدین و ناصرالدین داشت و دختری نیز به نام رضیه. بعد از این سلطان پسرش رکن‌الدین سلطان می‌شود و به زودی برادرکشی را آغاز می‌کند و برادرش معزالدین را می‌کشد. و وقتی خواهرش رضیه اعتراض می‌کند قصد کشتن او را نیز دارد. رضیه از همان شیوه معمول پدر استفاده می‌کند و بر بام کاخ قدیم که نزدیک مسجد جامع دهلی بود می‌رود و لباس رنگین می‌پوشد و از همان‌جا فریاد می‌زند و با مردم سخن می‌گوید و قصد شوم رکن‌الدین را برملا می‌کند و مردم هم می‌ریزند و رکن‌الدین را می‌گیرند و او را قصاص می‌کنند و چون ناصرالدین برادر دیگر آنان هنوز صغیر بود بر فرمانروایی رضیه اتفاق می‌کنند.<sup>۲</sup> قصه برادرکشی‌ها و جنگ قدرت در این خاندان ادامه دارد و بعد از چهار سال مردم ناصرالدین را به جای خواهر به فرمانروایی انتخاب می‌کنند و ناصرالدین تا بیست سال حکمرانی می‌کند و از راه کتابت کلام الله

۱. سفرنامه، ص ۴۸۴.

۲. همان، ص ۴۸۷.

روزگار می‌گذرانده و پول سلطانی را نمی‌گرفته. همین شیوه در قرن‌های بعد در برخی از پادشاهان بابری نیز رسم بوده از جمله خود بابر مؤسس سلسله بابری و اورنگ‌زیب نیز از کاتبان قرآن بودند و اگرچه اورنگ‌زیب در برادرکشی و پدرآزاری گوی سبقت را از همگان ربوده بود اما کتابت قرآنش و زندگی از راه کتابت قرآن و خریدن کفن از محل آن در زندگی‌اش شاید رسمی بود که

”سلطان درباره نماز و اقامه جماعت بسیار متعصب بود و ترک آن را سیاستی شدید می‌کرد، چنان‌که نه نفر را در یک روز به جرم بی‌نمازی بکشت و یکی از آنان خنیاگری بود...“

وی از سلاطین پیش از خود و از جمله از همین ناصرالدین آموخته بود. ابن بطوطه می‌گوید قاضی کمال‌الدین قرآنی به خط ناصرالدین را به او نشان داده بود که به خطی خوش و استادانه نوشته شده بود.

اگرچه ناصرالدین برادری نداشت

تا بکشد اما مدتی خواهرش رضیه

با همدستی شوهرش و برخی دیگر تلاش داشتند تا قدرت را از چنگ برادر

درآورند که رضیه شکست می‌خورد و به سرنوشت بدی به دست مردی دهقان به قتل می‌رسد. اما حکایت ناصرالدین هم جوری دیگر رقم می‌خورد تا به دست نایب خود غیاث‌الدین بلبن - که پدر زنش نیز بود - کشته شود و این سلطان غیاث‌الدین نیز بیست سال به عدالت حکم می‌کند. جالب آن‌که بلبن نیز یکی از غلامان ترک بوده است که از سمرقند و بخارا برای سلطان شمس‌الدین للمش خریده بودند.

بعد از مرگ غیاث‌الدین نوبت به دو نواده او کیخسرو - پسر خان شهید که در جنگ با تترها کشته شده بود - و معزالدین - پسر ناصرالدین ابن غیاث‌الدین که در دهلی بود و پدرش زنده بود و با وجود زنده بودن و فرزند غیاث‌الدین بودن از طرف غیاث‌الدین نوازش کیخسرو به ولیعهدی رسید ولی ملک‌الامرا نقشه‌ای کشید و حکومت به معزالدین رسید و کیخسرو را فراری داد و علی‌رغم زنده بودن ناصرالدین، پسرش به سلطانی رسید.

بعدها همین ناصرالدین بر ضد پسرش شورید و بنا بود در شهر کرا و بر ساحل رود گنگ پسر و پدر بر علیه هم لشکر بکشند اما به ناگهان پدر از فرزند می‌گذرد و جنگ در نمی‌گیرد و قدرت در دست معزالدین می‌ماند. اما با وجود تعریف‌هایی که از زمان حکومت معزالدین می‌کنند و نیز ساختن همان مناره بسیار بزرگ و دیدنی و نیمه کاره مسجد جامع این سلطان بر اثر افراط در شراب و زن‌نیمی از بدنش فلج می‌شود و بعد از چهار سال حکومت دوباره نایبی دیگر بر ضد سلطانی دیگر می‌شورد. این بار نوبت سلطان جلال‌الدین خلجی‌ست. سلطان معز لشکریان را به جنگ جلال‌الدین می‌فرستد اما لشکریان با وی بیعت می‌کنند و سرانجام سرنوشت سلطان معزالدین آن می‌شود که حتی نانی برای خوردن نمی‌یابد و یکی از همسایگان به او کمی نان می‌دهد و سپس او را می‌کشد.

ماجرای سلطان جلال‌الدین نیز سرنوشت بهتری نیست. دامادش علاءالدین که از قضا با دخترش دائم سر ناسازگاری نیز دارد بر او می‌شورد و وی را از پا درمی‌آورد و پسر سلطان جلال‌الدین - رکن‌الدین - نیز از عهده او بر نمی‌آید و به جانب سند می‌گریزد.

و این حکایت همچنان ادامه می‌یابد و چندین نسل می‌گذرد و بعد از سلطان علاءالدین فرزندان او به بدترین شیوه‌ای برادرکشی می‌کنند و از میل در چشم کشیدن تا بریدن انگشت و آمدن شهاب‌الدین و چیره شدن قطب‌الدین برادر دیگر شهاب‌الدین بر شهاب و دیگر برادران و اسارت برادران در زندان کالیور و... و سرانجام کشته شدن همین قطب‌الدین توسط ناصرالدین خسرو خان یکی از امیران قطب‌الدین ادامه ماجرای است که خواندنی‌ست و در سفرنامه ابن بطوطه روایت شده است. از جمله آن‌که این خسرو خان گرایش‌های هندویی داشته و به قاعده هندوان کشتن گاو را قدغن می‌کند. و همین امر سبب می‌شود که مسلمانان از وی روی بگردانند و به جانب غیاث‌الدین تغلق بروند و این تغلق در حکومت قطب‌الدین عهده‌دار حکومت دبال‌پور بوده و تغلق پسری داشته به نام جون که امیر خیل بوده و همین جون نام دیگر محمد شاه پادشاه دهلی و همان کسی است که ابن بطوطه این همه روایت را می‌کند تا به او می‌رسد. البته در شورش تغلق به همراه کشلو خان بر خسرو خان پیروز می‌شود و بعد از پیروزی بین

کشلو خان و تغلق تعارف درمی‌گیرد که کدام سلطان شوند و کشلو خان نمی‌پذیرد و خسرو خان را در همان‌جا که او قطب‌الدین را کشته و با همان شیوه می‌کشند.

اما ماجرای محمد شاه پسر تغلق نیز شنیدنی است که وی با دسیسه فردی به نام احمد بن ایاس که بعدها خواجه جهان نام گرفت عمارتی را می‌سازد و پدر و برادر را در هنگام نماز در آن قصر و بر اثر ورود پیلان در زیر خروارها سنگ مدفون می‌کنند. ابن بطوطه بی‌شک اگر این یادداشت‌ها را در زمان اقامتش در دهلی و تقریباً به‌دربار محمد شاه می‌نوشت و درباریان می‌دیدند سرنوشت بدی در انتظارش بود.

این‌ها بخش کوچکی از سفر پرماجرایی ابن بطوطه است که ما به‌اختصار کمی درباره سفرش به‌هند گسترده‌تر اشاراتی داشتیم. به‌رحال این کتاب اگرچه تحلیل و دیدگاه و نظر کمتر دارد و بیشتر شرح ما وقع و دیدارها و شنیدارهای ابن بطوطه است اما برای مردم امروز به‌خصوص آنان که این جهانگرد از سرزمین‌شان گذشته است درس‌های بسیار آموزنده دارد.

در این سفر پرماجرا و طولانی ابن بطوطه تنها با دو زبان عربی و پارسی دشواری ارتباطی خود را برطرف می‌کرد او به‌جز پارسی و عربی و زبان بربر (آمازیغ) به‌هیچ زبان دیگری مسلط نبود ولی از کشورها گوناگونی دیدن کرد، و از ملل‌های گوناگونی اطلاعات ذی‌قیمتی داده است. بسیاری از آداب و رسوم و ابنیه‌های تاریخی و آثار اقوام گوناگون در سفرنامه این جهانگرد انعکاس یافته است. با پذیرش این نکته که او در سرزمین هند مقام قاضی‌القضاتی نیز داشته است می‌توان به‌این واقعیت رسید که وی با فرهنگ و زبان هندی نیز به‌خوبی آشنا بوده اما به‌نظر می‌رسد که زبان فارسی برای احکام و قضاوت‌های او کافی بوده است و با همین زبان در هند آن روز به‌راحتی با اقشار گوناگون و با امرا و پادشاهان سخن می‌گفته است و ارتباط داشته و این روزها با روزهای اوج و اعتلای زبان فارسی در هند و ظهور شاعرانی چون امیر خسرو دهلوی «طوطی هند» و حسن دهلوی «سعدی هند» بسیار شباهت داشته است. نکته دیگر آن که او در چین و شرق افریقا نیز فارسی زبانان بسیاری را ملاقات نموده است که نشان از ارزش و اعتبار این زبان در گذشته‌ای دور دارد.

ابن بطوطه پس از دو سال اقامت در هند از طرف محمد شاه به‌عنوان یکی از سفیران هند مأمور شده که به‌چین برود و نزد خاقان چین سفارتی انجام دهد.

هنگامی که محمد شاه سفیرانی با هدایا به‌چین فرستاد، ابن بطوطه نیز از زمره نمایندگان وی بود. کوشش این هیأت برای گذر از خشکی و سفر از طریق قندهار با توفیق همراه نشد. وی در این سفر با دشواری‌هایی چون جنگ با هندوان، اسارت در دست کفار و خطر دربه‌دری و گرسنگی مواجه گردید. وی در راه سفرش به‌چین از شهرهای هند

با پذیرش این نکته که او در سرزمین هند مقام قاضی‌القضاتی نیز داشته است می‌توان به‌این واقعیت رسید که وی با فرهنگ و زبان هندی نیز به‌خوبی آشنا بوده اما به‌نظر می‌رسد که زبان فارسی برای احکام و قضاوت‌های او کافی بوده است.

مانند: دهلی، کالیور، دولت‌آباد، و در کناره‌الملیبار از شهرهای هنور، انوسرور، فاکنور، منجور، هلی، جوزفتن، ده فتن، بدفتن و قالقوط (بندر کلکته) دیدن می‌کند، و از کلکته به‌جزیره ذیبه‌المهل (مالدیو کنونی) می‌رود.<sup>۱</sup> در آن‌جا ازدواج می‌کند و از سوی حاکم مالدیو به‌سمت قاضی شهر گماشته می‌شود و یک سال و نیم در آن‌جا می‌ماند.

پس از مالدیو به‌جزیره سرندیپ (سیلان) یا (سریلانکا) رفت و طی ۷۰ روز اقامت در آن جزیره دوبار ازدواج کرد و در نیمهٔ ربیع‌الثانی ۷۴۵ ق آن جزیره را به‌مقصد سیلان ترک گفت.<sup>۲</sup> ابن بطوطه دوباره به‌جزایر مالدیو بازگشت و از آن‌جا به‌بنگاله، در شمال هند و و کوهستان‌های کامرو (آسام) و طوالسی رفت و در مسیر چین به‌راه افتاد و به‌سرزمین برهنکار (برمه) و از آن‌جا به‌جاوه رفت. و از آن‌جا به‌مل جاوه (شبه جزیرهٔ ملایو) و سپس به‌چین رسید و از شهرهای جنوب چین مانند: الزیتون (شوان شوفو) و چین کلان، و قنجنفو، والخنسا (هانگ شو) گذشت و از آن‌جا به‌ختن (شمال چین) رفت و سپس به‌سانشیق خان بالغ (پکن) رسید. مسیر حرکت ابن بطوطه از هند

۱. سفرنامه، ص ۵۶۲؛ کراچکوفسکی، همانجا.

۲. همان، ص ۳-۵۹۲.

تا چین به دلایلی طولانی می‌شود و پیام پادشاه هند را بعد از یک سال و نیم هنوز نتوانسته است به پادشاه چین برساند. اگرچه ابن بطوطه در این مسافرت و در مدت اقامت در هند و جزایر مالادیو شرحی نوشته که یکی از بهترین و خواندنی‌ترین قسمت‌های کتاب اوست؛ زیرا در این قسمت از اخلاق و عادات اهالی آن نواحی و وضع تجارت با چین و وصف کشتیرانی و بازرگانی چینیان آن روز اطلاعات سودمند و دقیقی به دست می‌دهد.

پادشاه چین برای سرکوبی و جنگ با پسر عمویش که بر علیه او شورش کرده بود از پایتخت بیرون شده بود، در این جنگ پادشاه چین کشته می‌شود و پسر عمویش به جای او پادشاه جدید می‌شود، بنابراین ابن بطوطه از چین بیرون می‌شود بدون آن که پیام شاه هند را به وی برساند، زیرا اگر پیام را می‌رساند ممکن بود پادشاه جدید بر او خشم بگیرد و اگر هم پیام پادشاه هند را نمی‌رساند ممکن بود پادشاه هند بر او غضبناک شود. و بنا به نصیحت برخی از دوستانش که شاید پادشاه هند بر ایشان خشمگین شود به سوماترا رفت، و از آنجا دوباره به کناره میل بار و قالموط برگشت، در آنجا آگاهی یافت که پادشاه هند اطلاع حاصل کرده که ایشان نتوانسته پیغامش را به پادشاه چین برساند، از ترس غضب پادشاه از هند بر دریا سوار شده و آهنگ سرزمین‌های غربی کرد، از قالموط با کشتی از اقیانوس هند راهی ظفار شد.

گابریل فران یکی از محققان نامدار آثار اسلامی درباره سفرهای خاور دور ابن بطوطه دچار شک شده و گفته است که ابن بطوطه در چین و هند و چین نبوده، بلکه مطالب خود را به صورتی نه چندان موفق از منابع مختلف اخذ کرده است.<sup>۱</sup>

اما بعدها برخی از دانشمندان و مورخان حق را به ابن بطوطه دادند و از جمله با دلایلی متقن ثابت شد که ابن بطوطه این سرزمین‌ها را دیده بوده از جمله با توجه به متن رحله معلوم شد که ابن بطوطه در چین با شخصی به نام بشری که عنوان مولانا قوام‌الدین سبئی داشته، ملاقات کرده و بعدها با برادر او در سودان نیز دیدار نموده

۱. سفرنامه، ص ۳-۴۳۲.

است.<sup>۱</sup> در سفرنامه از کسانی یاد شده است که در مراکش شناخته شده بودند. یاماموتو تاتسورا، خاورشناس ژاپنی هم با نظرات گابریل فران مخالف بوده است. و می‌گوید: "به‌دشواری می‌توان پذیرفت که همهٔ مطالب ابن بطوطه دربارهٔ چین ساختگی باشد. شرح او گرچه در بعضی موارد مبهم به‌نظر می‌رسد، ولی به‌اندازهٔ کافی از نظم و ترتیب برخوردار است. در ضمن اطلاعاتی ارائه شده که نمودار

مشاهدات او در چین است. این اطلاعات با مآخذ چینی و نوشته‌های مارکوپولو نیز انطباق دارند"<sup>۲</sup>.

ابن بطوطه را باید یک مسلمان مؤمن و معتقد به آداب و رسوم و شریعت مسلمانی و سنت دانست. او نه جغرافی‌نویس، بوده است و نه مورخ، نه ادیب بوده است و نه دانشمند، سفرنامهٔ او نیز حاوی نکات و اندیشه‌های ظریف یک متفکر نیست.

و در روز دوشنبه از ماه اردیبهشت سال ۷۲۶ خورشیدی وارد ظفار شد. از ظفار به مسقط، القریات در عمان می‌رسد، از آنجا به جزیره هرمز و سواحل کنداب پارس می‌رود و سپس برای بار دوم وارد بصره و بعداً هم کوفه، الحله، بغداد، و از بغداد به انبار و سپس آهنگ سرزمین شام را می‌کند. و در راه

خود از شهرهای حدیثه، عانه، الرحبه، و السخنه و تدمر می‌گذرد و بعد از ۲۲ سال دوری از دمشق دوباره وارد دمشق می‌شود.

ابن بطوطه را باید یک مسلمان مؤمن و معتقد به آداب و رسوم و شریعت مسلمانی و سنت دانست. او نه جغرافی‌نویس، بوده است و نه مورخ، نه ادیب بوده است و نه دانشمند، سفرنامهٔ او نیز حاوی نکات و اندیشه‌های ظریف یک متفکر نیست. وی فردی زودباور بود که گاهی افسانه‌هایی را که می‌شنید و زود باور می‌کرد را در سفرنامه‌اش

۱. سفرنامه، ص ۸-۶۳۷.

۲. کراچکوفسکی، ج ۴، ص ۴۲۵.



می‌آورد. گاه کارهای جوکیان هند وی را مبهوت خود می‌کرد و به آنان به دیده قبول و اعجاب می‌نگریست.<sup>۱</sup>

«ایگناتی پولیانویچ کراچکوفسکی» محقق لیتوانیایی معتقد است وی مانند اغلب جهانگردان تحت تأثیر مشاهدات خود قرار می‌گرفت. این نکته را نباید از نظر دور داشت که ابن بطوطه زبان بسیاری از مردم کشورها را که بدان جاها سفر می‌کرد، نمی‌دانست. او علاوه بر زبان عربی، اندکی فارسی و شاید هم ترکی می‌دانست. از زبان هندوان تنها واژه‌هایی را فراگرفته بود و می‌کوشید آنها را به کار گیرد. باید افزود که به کار گرفتن این واژه‌ها در همه حال با توفیق همراه نبود.<sup>۲</sup>

در بازگشت از طریق جاوه به هندوستان و بندر کالیکوت (کلکته) می‌رود و از آنجا سوار کشتی می‌شود و پس از ۲۸ روز در محرم ۷۴۸ ق به ظفار می‌رسد. از ظفار به مسقط و از آنجا به جزیره هرمز و بعد به فسا، شیراز، اصفهان، شوشتر، بصره و نجف رفت و بار دیگر مرقد علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> را زیارت می‌کند و از آنجا عازم کوفه، بغداد و شام می‌شود. اوایل ربیع‌الاول ۷۴۹ ق به حلب می‌رسد. از آنجا به دمشق، بیت‌المقدس، اسکندریه، قاهره و عیذاب می‌رود و در آنجا سوار کشتی شده به جدّه می‌رود و آنگاه راه مکه را در پیش می‌گیرد و در ۲۲ شعبان ۷۴۹ ق به زیارت بیت‌الله الحرام نائل می‌شود.<sup>۳</sup>

پس از حج به فلسطین می‌رود و شاهد شیوع بیماری دهشتناک وبا (۷۴۹ ق) در آن سرزمین است. اندکی بعد آرزوی بازگشت به میهن در او قوت می‌گیرد و در صفر ۷۵۰ ق/آوریل ۱۳۴۹ م با کشتی کوچکی عازم تونس می‌شود. از تونس به جزیره ساردنی می‌رود.<sup>۴</sup> در این سفر دوبار در معرض هجوم دزدان دریایی قرار می‌گیرد (گیب، ۹)، ولی جان به سلامت درمی‌برد و از شهرهای تنیس و تلمسان می‌گذرد. چون به شهر

۱. ابن بطوطه، ص ۴۶-۵۴۳.

۲. کراچکوفسکی، ج ۴، ص ۴۲۴.

۳. همان، ص ۶۵۴.

۴. همان، ص ۷-۶۵۶.

تازی می‌رسد، خبر مرگ مادرش را بر اثر ابتلا به بیماری وبا می‌شنود.<sup>۱</sup> ابن بطوطه روز جمعه اواخر شعبان ۷۵۰ وارد فاس شد و به‌دربار امیر ابو عنان (۵۹-۷۴۹ ق/۵۸-۱۳۴۸ م) می‌رود و در آن‌جا استقرار یافته، مورد احترام این امیر قرار می‌گیرد. بعد از دیدار با امیر برای زیارت قبر مادر به‌زادگاه خود شهر طنجه می‌رود و از آن‌جا عازم سبته می‌شود. در سبته مریض می‌شود و این بیماری ۳ ماه به‌درازا می‌کشد.<sup>۲</sup> سپس

ابن خلدون در کتاب مشهور خود به‌بار یافتن ابن بطوطه از مشایخ طنجه به‌بارگاه سلطان ابو عنان اشاره دارد.

به‌اندلس می‌رود. ابن بطوطه به‌جبل الفتح یا جبل الطارق و دیدار با ابوزکریا یحیی بن سراج‌الزند می‌رود.<sup>۳</sup> از آن‌جا به‌شهر رنده و بعد هم به‌مالقه (مالاگا) و سرانجام به‌گرانادا (غرناطه) پایتخت اندلس می‌رود.<sup>۴</sup> در همین شهر با کاتب سفرنامه خود محمد ابن جزی آشنا می‌شود.<sup>۵</sup>

ابن بطوطه قصد داشت در اندلس بماند و از فرمانروای غرناطه در تدوین سفرنامه خویش یاری طلبد، اما سلطان ابوالحجاج یوسف، شاه غرناطه به‌سبب بیماری او را نپذیرفت. اگرچه مادر پادشاه مقداری سکه طلا برای او فرستاد.<sup>۶</sup>

در بازگشت بار دیگر به‌جبل الطارق می‌رود و در اوّل محرم ۷۵۳ ق به‌فرمان ابو عنان عازم سفری دشوار و طولانی به‌افریقای مرکزی می‌شود. سجلماسه، تغازی (جمهوری مالی)، ایالاتنی (جمهوری موریتانیا)، میمه، تنبکتو، کولو، تکدا (جمهوری نیجر) و از آن‌جا به‌سرزمین قبیله بردامه بربری و سپس به‌سرزمین الهکار (قبیله بربر) و از آن‌جا دوباره به‌سجلماسه و سپس به‌شهر فاس برمی‌گردد.<sup>۷</sup>

۱. ابن بطوطه، ص ۶۵۷.

۲. همان، ص ۶۶۴.

۳. ابن خطیب، ص ۳۸.

۴. ابن بطوطه، ص ۷۰-۶۶۸.

۵. کراچکوفسکی، ج ۴، ص ۴۲۰.

۶. ابن بطوطه، ص ۶۷۱.

۷. همان، ص ۹۴-۶۷۲.

ابن بطوطه پس از بازگشت به شهر فاس به دستور سلطان المرینی مسند قضاوت را به عهده می‌گیرد و تا پایان زندگانی اش در این سمت می‌ماند. بسیاری از بزرگان علم و ادب آن روزگار در دستگاه این سلطان گرد آمده بودند که از آن جمله می‌توان به ابن خلدون و ابن خطیب که هر دو از معاصران ابن بطوطه بودند اشاره کرد. ابن خلدون در کتاب مشهور خود به بار یافتن ابن بطوطه از مشایخ طنجه به بارگاه سلطان ابوعنان اشاره دارد.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که نگارش ماجرای سفر ابن بطوطه نیز به پیشنهاد ابوعنان بوده باشد. او برای ابن بطوطه ادیبی چون ابن جزی را به عنوان کاتب و محرّر برگزید.<sup>۲</sup>

وی در سال ۷۷۹ هجری قمری به دیار باقی شتافت.

---

۱. مقدمه، ص ۲-۱۸۱.

۲. کراچکوفسکی، همانجا.